

بسم الله الرحمن الرحيم

تعالی هویت سیال انسانی در افعال اختیاری او: دیدگاهی از حکمت متعالیه

دکتر حمید رضا آیت اللهی

تبیین ماهیت انسان در فلسفه صدرا و با توجه به اصل بنیادین آن که همان اصالت الوجود است یک جریان متفاوت از جریانهای پیشین خودش ایجاد کرده است. قبل از صدرا انسان حیوان ناطق بود که یک حیوانیت داشت و یک نطق داشت. اما صدرا دیگر این نوع تعریف را در تعابیر وجودی خودش نمی تواند بپذیرد. قبل از صدرا انسان هویت واحد و ثابتی داشت. صدرا با حرکت جوهری خودش این هویت ثابت و ساکن را نمی تواند بپذیرد. قبل از صدرا نفس نباتی و نفس حیوانی و نفس انسانی یا همان نفس ناطقه انسان، هر کدام نفوس متعددی بودند که انسان واجد همه آنها در درجات متفاوت بود. صدرا اینها را درهم فرو می برد و چیزی جدای از هم نمی بیند. صدرا با طرح مسئله «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» در تعبیری که از نفس می کند ویژگی خاص انسانی را در میان سایر موجودات، موجوداتی که آفریده خدا هستند مشخص می کند و آن اینکه از یک طرف به جسم ارتباط دارد و جسم هم ذاتاً متغیر است حرکت جوهری دارد و از طرفی به روح وصل است و عقل جنبه ثبات و تعالی آن را تبیین می کند.

نفس صدرايي همان نفس ناطقه است که در خودش نفس نباتی و نفسهای دیگر را هم دارد و بقیه اطوار نفس انسانی در نفس ناطقه مندرک هستند. طبیعت هر نوع از انواع موجودات تا کلیه شرایط نوع اُخس و اُنقص و جمیع قوا و لوازم آن را احراز نکند به مرتبه نوع اشرف اُکمل ارتقاء نخواهد یافت. یعنی انسان از مرحله جمادی و نباتی و حیوانی بالا می رود اما اینگونه نیست که وقتی به مرحله ناطقه رسید هم دارای هم نفس نباتی باشد و هم واجد نفس حیوانی باشد بلکه در نفس ناطقه مجموعه اینها نهفته است جدای از این نیست. رابطه نفس و بدن اینگونه است که نفس بحسب وجودش صورتی مضاف به بدن و متصرف در آن است نه اینکه اضافه نفس به بدن و تصرف نفس در بدن از عوارضی باشد که بعد از وجود، پس از وجود نفس به آن لاحق شده باشد تا زایل شدنی و برگشتنی باشد. ملاصدرا می گوید:

چقدر سخیف است نظر کسی که گمان می کند نفس بحسب جوهر و ذاتش از اول تعلقش به بدن تا آخر بقائش چیز واحدی است پس دانستی که نفس در اول پیدایشش هیچ محض است همانگونه که در قرآن آمده: «هل آتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً»

نفس متغیر سیال وقتی که وجود باشد و عالم هم جز وجود چیز دیگری نباشد مابه الامتیاز همان مابه الاشتراک خواهد بود که وجود است ولی وجودی است که اشتداد می پذیرد یعنی وجودی است که لحظه به لحظه می تواند شدت بپذیرد. تشخیص هر موجودی به وجود اوست بعبارتی دیگر وجود اصل در موجودیت هر چیز و مبدأ شخصیت آن است وحدت شخصیه در هر یک از موجودات به نحوی خاص است. در زمانیات عین تجدد آنهاست و در متصلات عین متصل بودن آنها. پس ملاک اینهمانی در افراد وحدت اتصالیة شخصیه آنهاست هم در امور متصرم الذات و هم در امور مستقر الذات.

وحدت اتصالیه که عین وحدت شخصیه است حاکم است. «من» وجود واحد متصل ذو مراتب است مرتبه یا مراتبی از آن مادی است و مرتبه یا مراتبی از آن غیر مادی است. میان نفس و بدن معیتی منطقی است که از یکدیگر قابل تفکیک نیستند. لذا اگر بخواهیم مرگ را با این تعابیر تبیین کنیم چنین می شود که پس از مرگ نه بدن است و نه نفس نفس. نفس در یک اتحاد با بدن است که می تواند نفس باقی بماند و بعد از مرگ این بدن دیگر بدن او حساب نمی شود یعنی ویژگی نفسانیت خودش را از دست می دهد و به روحانی تبدیل می شود پس نفس شریک العله بدن است در این استکمال خلع و لسی نیست یعنی وقتی که نفس انسان کمال پیدا می کند از حالت جنینی صعود می کند اینگونه نیست که یک حالت را از دست بدهد و حالت جدیدی را بپذیرد بلکه علی الدوام موجودی، نواقص خود را از دست می دهد و فزاینده می یابد یعنی لسی بعد از لسی است. نفس در استکمال هر حدی از حدود حرکت خویش واجد تمام کمالات ما قبل و مادون است. پس در انسان گر چه هویت همواره باقی است و هویت‌های پیشین را در خود حفظ می کند لکن جوهر و حقیقت او اشتداد و ارتقا می یابد.

پس از نظر ملاصدرا در طبیعت اساساً انسان بالفعل منتفی است. و تمام آدمیان در تحرک جوهری هستند. لذاست که متنوع به انواع بشمارند و نوع واحد دانستن آنها خطا و توهم است. یعنی انسان یک امر سیالی است که مرتب در حال سیلان است ولی سیلانی که مراتب پیشین خود را حفظ می کند. با این تعبیر هیچ وقت کسی نمی تواند بگوید که من دارای یک نفس ثابت هستم البته او بعداً همانگونه که گفته شد وحدت اتصالیه «من» یا وحدت نفس را توضیح می دهد. برای تبیین بیشتر نظر صدرا می توان اینگونه تعبیر کرد که به هرکس که بگوید آیا نفس تو امروز با دیروز یکی است یا تغییری در تو اتفاق افتاده است او با تامل در خویش می یابد که نفس امروزی او واجد هویتی افزون بر هویت دیروزی خودش است که دیروز آن را نداشته است لذا بین دو نفس امروزی و دیروزی خودش فرق قائل است. امروز من یکسری کارهایی کردم که اگر فردا بیندیشم این کارها جزء نفس من قرار می گیرد.

با این تعبیر آنچه که نفس آدم را افزون می سازد چیست. آنچه هویت سیال نفس را می سازد بدن نیست. هویت باید سیال باشد از یک طرف به ماده ارتباط داشته باشد از طرف دیگر به عالم معنا، بلکه آنچه که در نظر صدرا آدم را می سازد اعمال آدم است. نفس من یعنی اعمال من که هویت افزون تری به من می دهد. با این تعبیر معنای تجسم اعمال در روز قیامت یک معنای دیگر پیدا می کند. من با اعمالم می توانم صورت های متفاوتی برای نفس خود بسازم. آنگونه که در روایات آمده است صورت انسان های شیر صورتی از حیوانات همچون گرگ و خوک ظاهر می شود. این خود نفس من است که به صورتهای دیگر در می آید نه این که نفس صورتی دارد که در روز قیامت خداوند آن را به شکلی دیگر در می آورد. شما اگر در گذشته خود بیندیشید می بینید کسی هستید که در فلان زمان و در فلان مکان کار خاصی را انجام داده اید و به هیچوجه نمی توانید آن پیشینه را از خود سلب کنید. حتی اگر فراموش هم نکنید بازهم آن پیشینه از شما قابل انفکاک نیست. مجموعه این اعمال در زمان ها و مکانهای مختلف است که هویت شما را می سازد.

با این تعبیر، نفس در نظر ملاصدرا بیشتر becoming است تا being. نفس در دیدگاه ملاصدرا بودن نیست شدن است، شدن مداوم است ولی شدنی که لیس بعد از لیس است. اما آنچه که ما را در این لیس بعد لیس فربه می کند اعمال ماست. همانگونه که در رحم مادر از حالت نباتی در می آید و سپس به حالت حیوانیت در می آید و بتدریج حالت انسانی می گیرد، در انسانیت خویش نیز دم به دم تغییر رخ می دهد. انسان هر چقدر به عقل نزدیک تر شود حالت معنویت تجردی بیشتری می گیرد و انسانیت انسان بیشتر می شود.

اما از طرف دیگر مسئله این است که کدامیک از این فزونیها تعالی است یعنی آدم را به تجرد معنوی نزدیک تر می سازد. واضح است هر نوع عملی در فزونی انسان، جهت تعالی را ندارد چه بسا اعمالی ما را در پلیدی افزون سازد.

کدامیک از این اعمال می‌توانند من را به آن تعالی برسانند. در نظر ملاصدرا آن جنبه ای از اعمال که جنبهٔ اختیاری داشته باشند در هویت نفسانی من موثر است. در جنبهٔ اختیاری اعمال هم وقوف به فعل است و هم اراده. انسان با اراده آگاهانه خویش خود را می‌سازد. همانگونه که ملاصدرا قائل به وحدت علم و عالم و معلوم است به وحدت مرید و مراد و اراده نیز قائل است. مجموعهٔ اینهاست که انسان را افزون می‌کند. اعمال انسان وقتی نفس او را فریه می‌کند که او این اعمال را از روی اختیار انجام داده باشد چرا که در نفس نه تنها وحدت علم و عالم و معلوم وجود دارد که وحدت مرید و مراد و اراده نیز هست؛ و این همان است که در فعل اختیاری تحقق می‌یابد.

با این تعابیر، نفس اعمال انسانی برای تعالی او به بالاترین مراحل استکمال معنوی که همان تحقق مجرد عقلانی اوست کفایت نمی‌کند. اعمالی او را به تعالی می‌رساند که از درجهٔ اختیار بیشتری برخوردار باشد. اگر کسی اعمال نیکو انجام دهد ولی انتخاب و اختیار او در انجام فعلش ضعیف باشد به همان نسبت تعالی کمتری می‌یابد. البته اختیار امری نیست که یکبار فقط انتخاب شود و برای پس از آن همان اختیار معنا داشته باشد. برای اختیار ذاتا بقا شرط است. یعنی هر لحظه باید انتخاب و اختیار نوبه نو صورت پذیرد، هرچه اختیار تداوم و شدت بیشتری داشته باشد تعالی نفس و وصولش به مجرد معنوی و الوهی بیشتر می‌شود.

قرآن نیز در تعابیر خود بین فعل خوب و شدت و تداوم انتخاب و اختیار آن فرق می‌گذارد. قرآن از انسانهای خوب به اصحاب الیمین تعبیر می‌کند که فعل آنها خوب است اما جنبه‌های اختیاری در آن ضعیف است. برخی بر اساس عادت و برخی در اثر جو و فضای خانوادگی یا اجتماعی راه خیر را پیش می‌گیرند. مشخص است که درجهٔ اختیار فعل برای این افراد اندک است. اما برخی در مقایسهٔ لحظه به لحظهٔ خویش با سایر رهپویان معنوی انتخابی پس از انتخابی دیگر دارند که برای آنها بر یک روال ماندن نه پسندیده است و نه به چنین زندگی می‌اندیشند. هر چقدر جنبهٔ اختیاری در فعل آدمی بیشتر لحاظ شده باشد بیشتر مصداق آیات «و سارعوا إلى مغفرة من ربکم» و «سابقوا إلى مغفرة من ربکم» می‌گردد. در این آیات سبقت هست، سابق بر دیگری بودن جنبهٔ اختیاری کار آدم را افزون تر می‌کند و در نتیجه اوج کار انسان هم بیشتر می‌شود تعالی او را افزون تر می‌کند. برای همین می‌بینیم قرآن در مقابل اصحاب الیمین از این افراد به «السابقون السابقون» تعبیر می‌کند. تفاوت السابقون السابقون با اصحاب الیمین در این است که السابقون برخلاف اصحاب الیمین هر لحظه در مقام انتخابی پس از انتخاب دیگر هستند.

البته اختیار امری نیست که در یک لحظهٔ بخصوص مثل انتخاب رشتهٔ دانشگاهی باشد که یکبار انتخاب گردد. اختیار به این معنا یعنی هر لحظه انتخاب کردن. اگر در اعمال خودمان تامل کنیم می‌بینیم بعضی اعمالمان را فقط یکبار انتخاب کرده ایم و پس از آن از روی عادت یا در قالب سنت‌های اجتماعی آنها را انجام می‌دهیم که در آنها دیگر اختیار چندانی معنا ندارد و ما را در بهترین حالت در زمرهٔ اصحاب الیمین قرار خواهد داد. آیا هر نمازمان را با یک اختیار جدید می‌خوانیم. اگر در هر نمازمان یک اختیار جدید داشته باشیم یک تقرب و سبقت جدید خواهیم داشت.

جالب اینجاست که قرآن دو ویژگی در پاداش اخروی برای اینگونه افراد یعنی السابقون السابقون ذکر می‌کند که این ویژگی‌ها در اصحاب الیمین نیست. اول آنکه پاداش السابقون السابقون متناسب با فعل آنهاست یعنی متناسب با اختیار آنهاست و جالب اینجاست که خود اختیار پاداش می‌شود. یعنی پاداش‌های دیگر در مقابل این پاداش از اهمیت کمتری برخوردارند. لذا در مورد اصحاب الیمین می‌گوید «و فاکهه کثیره» ولی در مورد السابقون السابقون می‌گوید «و لحم طیر مما یشتهون و فاکههٔ ممّا یتخیرون» در تنعم از میوه‌های بهشتی تخیر دارد، «لحم طیر مما یشتهون» و در التذاذ از غذاهای بهشتی توان و لذت انتخاب دارد. آن چیزی که مهم است آن تخیر و اختیار و انتخاب است، خود انتخاب بتهنایی می‌تواند برای یک نفر پاداش گردد؛ همانگونه که قرب به تنهایی پاداش است. ویژگی دوم السابقون السابقون این است که از نعمتی برخوردارند که اصحاب الیمین برخوردار نیستند و آن نعمت، نعمتهای معنوی است «لا یسمعون

فیهما لغواً و لا تأثیما إلاّ قیلاً سلاماً سلاماً» و مهمترین آنها عند رب بودن یعنی مقام قرب است. خود مقام قرب پاداش است. پاداش میوه ها و جنّات برای این افراد بسار اندک است. درست است که «إن المتقین فی جنات و نهر» و این پاداش مطلوب برخی همچون اصحاب الیمین است اما برخی لذت را در نیمهٔ دوم آیه می یابند و می خواهند، یعنی «عند ملیک مقتدر» بودن کمال وجد آنهاست. «عند ملیک مقتدر» برای کسانی است که اینگونه نفس خودشان را در این سیر استکمالی، در این سیلان دائمی خودشان و در اختیار مداوم به سمت تعالی رشد می دهند و با این ویژگی می توانند به مقام السابقون السابقون برسند.